

من از مدتها پیش بر خود هموار کرده ام که وقتی چیزی می نویسم یا می گویم توقع نداشته باشم که به گفته و نوشته ام چنانکه باید توجه شود. توجه این بی اعتنائی شاید این باشد که نمی توان و نباید به حوادث و امور هر روزی با نظر فلسفی نگاه کرد. وقتی فی المثل مسئله مهاجرت دانشمندان مطرح است کسی انتظار سخن فلسفی ندارد زیرا اولاً این يك مسئله اداري و سازمانی است. وزارت علوم و دانشگاهها که گرفتار این مسئله اند با اطلاعات دست اولی که دارند می توانند گزارشهای دقیق تهیه کنند و برای جلوگیری از افزایش تعداد مهاجران مؤثرترین تدابیر را پیشنهاد کنند. البته پژوهندگان مسائل فرهنگی و جامعه شناسان نیز با پژوهشهای خود می توانند به متصدیان امور در اتخاذ تصمیم کمک کنند که اینها نیز برای پی بردن به علل و عوامل مهاجرت و فراهم آوردن شرایط و امکانات نگاه داری دانشمندان باید به آثار پژوهشی رجوع کنند و غالباً رجوع می کنند اما اینکه فلسفه در این باب حرفی داشته باشد گاهی ممکن است شوخی تلقی شود و بهرحال اگر کسی با نظر فلسفی در این وادیها وارد شود نظارش چنانکه باید فهمیده نمی شود. اگر مهاجرت دانشمندان به وضع تاریخی علم در کشور ارتباط نداشته و رفتن ها و آمدن ها تابع صرف عوامل سیاسی و مالی و معیشتی بود فیلسوف در این باب نمی بایست و نمی توانست حرفی بزند. درست است که همه مردم نظر و سلیقه شخصی دارند و فیلسوف مثل همه مردم دیگر می تواند در مسائل هر روزی زندگی اظهار نظر کند اما به اعتبار فیلسوف بودنش در مسائل تخصصی که از آن اطلاعی ندارد وارد نمی شود. اینک ببینیم آیا مسئله مهاجرت دانشمندان يك مسئله صرفاً اجتماعی است یا عمق و ریشه تاریخی دارد. دانشمندان چرا از کشور خود (که به آن علاقه نیز دارند) می روند؟ آنها به کجا می روند و در جایی که می مانند چه موقع و مقامی پیدا می کنند و چه بدست می آورند؟

1- می گویند درآمد و حقوق دانشگاهیان کم است و خاطر آنان از بابت معاش آسوده نیست. این گفته درست است. حقوقی که دانشگاهیان بخصوص در بدو استخدام می گیرند کفاف پرداخت اجاره مسکنشان را نمی دهد و به این جهت ناگزیر ساعات زیادی از وقتشان را صرف تدریس یا کارهای وقت گیر غیر علمی می کنند و بعضی از آنها ترجیح می دهند که وطن خود را ترک کنند و به جای دیگر بروند که شرایط کار و زندگی در آنجا مساعدتر است. من در مجلسی که این بحث مطرح بود گفتم که بصرف افزایش حقوق جلوی مهاجرت دانشمندان را نمی توان گرفت. دوستی سفارش می کرد که اگر با کسانی که از کشور رفته اند یا می خواهند بروند گفتگویی بکنم در می یابم که چرا می روند. وقتی از آنها می پرسند که چرا می روند اگر اهل ظاهر نباشند مسلماً پاسخ می دهند که اینجا از بابت معاش و مدرسه فرزندان و . . . آسوده خاطر نیستند و این آسودگی در جایی که قصد آن کرده اند کم و بیش فراهم است ولی مشکل اهل فلسفه اینست که فاعلان افعال را کاملاً به جهات افعال خود واقف نمی دانند و مثلاً در این مورد خاص می گویند از این پاسخ صریح نمی توان نتیجه گرفت که اگر حقوق دانشگاهیان بیشتر و مثلاً سه یا چهار برابر شود موج مهاجرت فرو می نشیند و کسی به خارج نمی رود. تکرار می کنم که حقوق دانشگاهیان کفاف زندگی آسوده ای که برای اهتمام به علم و پژوهش لازم است، نمی دهد اما قبل از اینکه راه حل نشان دهیم (و برای نشان دادن این راه حل لازم نیست که شخص، صاحب بصیرت و تدبیر و سواد و معلومات باشد زیرا پیشنهاد افزایش حقوق نتیجه استدلال ساده ای است که در فهم ساده ترین اشخاص هم می گنجد و آن اینست که اگر معاش استاد دانشگاه مختل باشد ذهن و فکریش پریشان می شود و چه بسا که این اختلال را تحمل نکند و کار خود را رها کند و از کشور برود پس برای رفع نارضایتی و تأمین آسودگی خاطر او باید حقوق بیشتری به او پرداخت) از خود پرسیم چرا حقوق استاد دانشگاه کم است و مانع افزایش آن چیست و کیست که نمی گذارد به استاد حقوقی پرداخت شود که برای معاش او کافی باشد؟ ما عادت داریم برای حل مسائل مشکل را چند برابر کنیم و احراز شرط ها و فراهم آوردن شرایطی را پیشنهاد کنیم که شاید عملی نباشد و از عهده ما بر نیاید. هم اکنون دانشگاهیان تقریباً مبلغی سه برابر دبیران دبیرستانها دریافت می کنند. اگر حقوق دانشگاهیان دو یا سه برابر شود و درآمد و دریافت معلمان و کارمندان افزایش نیابد حقوق

دانشگاهیان شش یا نه برابر آنان می شود. این وضع، عدم تعادل موجود را بیشتر می کند. طرح افزایش حقوق گرچه آسان می نماید اما در حقیقت عملی نیست. کسی که از دور دست بر آتش دارد می تواند قیافه حق بجانب بگیرد و بگوید بجای اینهمه خرجهای بیهوده بودجه آموزش و پژوهش را افزایش دهند. این حرفی معقول و پسندیده است و در ظاهر واقع بینانه نیز می نماید ولی در حقیقت مطلب به این سادگیها نیست. ما می پنداریم که چون پول کشور گاهی بیجا و بیهوده خرج می شود کارهای مهم معطل می ماند ولی قضیه عکس اینست یعنی ما نمی توانیم پول خود را در جای مناسب هزینه کنیم و به این جهت آن را نایجا خرج می کنیم. می دانم که این حکم به آسانی مقبول نمی افتد و تصدیق نمی شود ولی خوبست آنان که آن را نمی پذیرند قدری درباره اش فکر کنند ولی بطلان این حکم در نظرها چندان آشکار است که نیازی به تأمل نمی بینند مع هذا اصرار من اینست که اگر متصدیان امر می توانستند درآمدهای کشور را به مصارف بهتری برسانند مضایقه نمی کردند. فرض کنیم که بعضی هزینه های زائد بیهوده از بودجه کشور حذف شود و بودجه پژوهش را دو برابر کنند (و کالش چنین می شد زیرا این اقدام حتی اگر در کوتاه مدت به نتیجه مطلوب نرسد، آزمایش خوبی برای آینده خواهد بود). آیا مبلغ افزوده صرف پژوهش های ضروری یا مناسب ترین پژوهش ها می شود یا پژوهشهای فعلی مثلاً دو برابر می شود. بودجه پژوهش ما مسلماً کم است. مقررات اداری ناساز هم نمی گذارد این بودجه درست در جای خود خرج شود اما این سخن وقتی مسموع و مفید است که مسئله ای جدی برای گروهی از اهل علم مطرح شده باشد و از پرداخت بودجه لازم برای پژوهش دریغ نشود. پژوهش شغلی نیست که شاغلان آن بگویند اگر پول باشد کار می کنیم و اگر نباشد نمی کنیم. اگر مسئله گریبان ما را بگیرد هزینه پیدا کردن راه حل آن را از هر جا باشد پیدا می کنیم:

عاشق که شد که یار بحالمش نظر نکرد ای خواجه درد نیست وگرنه طیب هست

نکته دشوار باب اینست که پژوهش مقدم بر پژوهشگر است. پیداست که اگر پژوهشگر نباشد، پژوهشی صورت نمی گیرد اما مهم اینست که کشور به پژوهش و پژوهشگر نیاز داشته باشد و مسائل را از پژوهشگران بپرسد. در جایی و کشوری که مسئله نیست و نمی پرسند که چه باید بکنیم و چه می توانیم بکنیم و از چه راه باید برویم، پژوهشگران هم عاقل می مانند. من در مورد پژوهش های پزشکی و مهندسی و علوم دقیقه (یا به اصطلاح نه چندان سنجیده، علوم پایه) چیزی نمی گویم. مسلماً دانشمندان ما در این قلمروها می توانند کارهای مهمی انجام دهند و کم و بیش انجام می دهند اما اینکه چه بهره ای از کارشان نصیب کشور می شود مسئله ای است که کمتر به آن اعتنا می شود. اتفاقاً این پرسش را دانشمندان و محققان علوم انسانی باید مطرح کنند. در علوم انسانی ما مسئله نیست و یا کم است و به این جهت پژوهشی که کارساز کار دولت و کشور باشد صورت نمی گیرد. دولت و کشور هم از پژوهندگان علوم اجتماعی درخواستی ندارند و چیزی از آنان نمی پرسند. ما از دو جهت یا بدو ملاحظه باید به پژوهش های علوم انسانی بیشتر اهتمام کنیم. یکی اینکه تا وضع جامعه و نظام آن و مقتضیات عملی و زندگی را نشناسیم در مورد آموزش و تکنولوژی و . . . هم نمی توانیم نظر منتج و مفید بدهیم؛ آشنایی با مقتضیات و امکانات نیز با تأمل تاریخی و در سایه پژوهش های اساسی علوم انسانی بدست می آید. دیگر اینکه پژوهش های مهندسی و علوم دقیقه اگر پژوهش حقیقی یعنی پژوهش در مرز علم باشد بدرد صاحبان تکنولوژی پیشرفته می خورد اما دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی هر کشور و هر قوم معمولاً به وضع خود می اندیشند و در کار و بار خود پژوهش می کنند و پژوهش های آنان نه فقط می تواند پاسخگوی مسائل کشور باشد بلکه شاید در عداد پژوهش هایی که مایه تحکیم موقعیت علمی و فرهنگی کشور است، قرار گیرد. اکنون در رشته های علوم انسانی تعدادی دانشمند و پژوهشگر شایسته و عده بیشتری پژوهشگر بالقوه داریم اما پژوهش های مهمی صورت نمی گیرد یعنی ظاهر اینست که جز در قلمرو سیاست که درباره بعضی شبه مسائل قیل و قال می شود، خبری از پژوهشهای اساسی نیست و کارهایی که صورت می گیرد بیشتر صورت رسمی یا تمرینی دارد. جامعه توسعه نیافته، جامعه

بی تعادل و دارایی شئون و اجزاء نامتناسب است و هرچه در راه توسعه پیش برود به نسبت از تناسب و تعادل خاص جامعه متجدد نیز برخوردار می شود ولی برنامه ریزی توسعه بدون درک نارسائیها و عدم تعادلها چگونه ممکن است؟ درک نارسائیها و عدم تعادلها و شناخت شرایط امکان سیر بسوی تعادل و تناسب، در علوم انسانی و با فلسفه ممکن می شود. استنباط نشود که مراد راقم سطور اینست که علوم و معلومات غیر فلسفه و علوم انسانی را واگذاریم و همه همت را صرف فلسفه و علوم انسانی کنیم. در این مقام به باید و نباید کاری نداریم بخصوص که با صدور بخشنامه و دستورات اداری نمی توان علمی را پیش برد و بر علوم دیگر مقدم دانست. اگر علوم انسانی پزمرده است، این پزمردگی را به حساب کوتاهی و کم کاری دانشمندان علوم اجتماعی نباید گذاشت. هر پژوهش مهم علمی مسبوق به طرح پرسش و مسئله است. مسئله را دانشمند جعل نمی کند. مردم وقتی مقصودی داشته باشند و برای رسیدن به آن مقصد راه بچویند با دشواریهایی مواجه می شوند و برای رفع آنها ناگزیر تأمل و تحقیق می کنند. علم با طرح مسئله آغاز می شود. کسی که مسئله ندارد به علم چه نیاز دارد و وقتی به علم نیاز نباشد پیداست که علم هم نیست یا اگر هست وسیله و مایه تفنن و تعین است. همه ما وقتی می شنویم که تعداد زیادی از دانشجویان مستعد و استادان دانشمند از کشور می روند و در کشورهای توسعه یافته مقیم می شوند، متأثر می شویم و از متصدیان امر توقع داریم که برای جلوگیری از این رفتن های غالباً بی بازگشت چاره ای بیندیشند. این توقع از جهت اخلاقی و روان شناسی بیجا نیست ولی بهتر است بجای برخورد احساساتی تحقیق کنیم که آیا رفتن دانشمندان برای دانشگاهها و پژوهشگاهها چه مشکل ها پدید می آورد و چه کارها معطل می ماند. استادی که احساس کند اگر برود کار او را کسی نمی تواند انجام دهد و به دانشگاه و به کشور زیان می رسد نمی رود و اگر برود و نیاز صریح به آموزش و پژوهش معینی باشد کسی می آید و جای او را می گیرد و کار او را به انجام می رساند. درباره مهاجرت دانشمندان پژوهش های نسبتاً خوب صورت گرفته است اما پژوهشگران این پژوهش ها همه یا بیشتر، قضیه را معیشتی و احیاناً سیاسی می بینند و اگر به آنان گفته شود که وجه نظرشان پژوهش را محدود می کند و مانع درک عمیق حادثه می شود چنان عکس العمل نشان می دهند که گویی يك امر بدیهی مورد انکار قرار گرفته است. آنها چون از مهاجران یکصدا شنیده اند که مشکل معاش و اجاره خانه و شهریه مدرسه فرزند و . . . موجب مهاجرتشان شده است احیاناً پژوهش را در همین جا تمام شده می انگارند و نتیجه پژوهش اینست که آنها که رفته اند مشکل معاش داشته اند یا فکر می کرده اند که اگر بجای دیگر بروند آسوده تر زندگی می کنند. آیا می پنداریم که اگر مثلاً حقوق استادان دو یا سه برابر شود مهاجرت دانشمندان متوقف می شود؟ به این پرسش نمی توان پاسخ تحقیقی داد زیرا آزمایش چنین افزایشی عملی نیست ولی اجمالاً می توان تصدیق کرد که دانشمندان مهاجر در وطن آباء و اجدادی خود آسوده خاطر نبوده اند و شاید اگر می شد آنان را آسوده خاطر کرد لالقل بعضی از آنان از کشور نمی رفتند. این قضیه شرطی از آن جهت درست است که شرط و مشروط یکی هستند یا فراهم شدن شرط با اندازه تحقق مشروط دشواری دارد. آیا کشور می تواند حقوق استادان و دانشمندان را دو یا سه برابر کند؟ اشکالی ندارد که بگویند پولهای را که دور می ریزند به دانشمندان بدهند بشرط آنکه متوجه باشند که اینهم کار آسانی نیست و بفرض اینکه انجام شود عدم تعادل از يك ناحیه به ناحیه دیگر منتقل می شود. بسیار خوب، به دانشمندان دو یا سه برابر حقوق بدهند که معیشتشان تأمین باشد. بعد چه بشود و آنها چه بکنند؟ تدریس و تحقیق کنند؟ درس که می دهند، پس لابد باید درس را با پژوهش توأم کنند. پژوهش هم که کم و بیش می شود. البته این مقدار پژوهش که می شود کافی نیست اما وقتی بیشتر پژوهش می کنیم با پژوهش هلیمان چکنیم؟ آیا تکنولوژی و صنعت و کشاورزی و مدیریت و ورزش و تعلیم و تربیت و سیاست ما به پژوهش بیشتر نیاز دارد و مگر اکنون تا چه اندازه متکی به پژوهش است؟ اگر به این پرسش ها فکر نکنیم و بخواهیم مهاجرت دانشمندان متوقف شود اهل آرزو هستیم و البته آرزو داشتن بر ما که خود را در تاریخ تجد جوان می دانیم، عیب نیست ولی بیائیم چند لحظه پیرانه فکر کنیم. وقتی آموزگار و دبیر و کارمند صد هزار تومان حقوق می گیرند آیا می توان به يك استادیار جوان يك میلیون تومان حقوق داد (نه اینکه حق او نباشد. حق او از اینهم بیشتر است منتهی با این وضع و نظم اداری و مالی موجود، دانشگاه نمی تواند این حق را ادا کند) پس با گفتن اینکه حقوق ها را چند برابر کنیم حل مسئله را تعلیق به محال نکنیم. قضیه در حقیقت این نیست که حقوقها را نمی توان افزایش داد بلکه افزایش حقوقها نه باسانی ممکن است و نه اگر ممکن شود مشکل را حل می کند. فرض کنیم که این محال (یا امر بسیار دشوار) محقق

شود. کدام سازمان اداری و فرهنگی و تربیتی و صنعتی و کشاورزی کشور مسائلیش را آورده است که دانشمندان آن را حل کنند. دانشمندان ما در حقیقت بیشتر تمرین پژوهش می کنند و بهترین پژوهش هایشان که به اصطلاح در مرز علم انجام می شود مورد استفاده جهان توسعه یافته قرار می گیرد. به این جهت نباید فقط نگران مهاجرت دانشمندانمان باشیم. دانشمان هم وقتی از حدود رسمی پژوهش در می گذرد مهاجر می شود و در خارج مورد استفاده قرار می گیرد. اینجا دیگر افزودن حقوق استادان و بخصوص بودجه بیشتر برای پژوهش کارساز بنظر نمی آید و حتی شاید کمکی به مهاجرت علم باشد. هم اکنون که این سطور را می نویسم بیمناکم که میادای گمان کنند که می گویم بودجه علم و پژوهش را افزایش ندهند تا دانشمندان دست از پژوهش بدارند. حاشا و کلا که چنین بیهوده هایی بگویم. من می خواهم در مسئله ای که گمان می کنم درست طرح نشده است، تأمل کنیم و جوانب آن را در نظر آوریم تا راهی به کانون علم بیابیم و در پژوهش جهانی علم بنحو مؤثر شریک شویم پس آن مسلمات را که عنوان کردیم نفی نمی کنیم. اگر آن مسلمات کارساز بود تاکنون دیگر مسئله مهاجرت مغزها نداشتیم. کسی تردید ندارد که در کشور باید این امکان را برای دانشمندان فراهم آورد تا آنها با آسودگی خاطر به تدریس و پژوهش بپردازند اما فراهم آوردن آسودگی خاطر دانشمندان شرط پیشرفت علم است نه اینکه هر کس هر جا و هر وقت که بخواهد با صرف پول همه علم را خریداری می کند. این تنها دانشمندان نیستند که به نان نیاز دارند. همه مردم نیازمند نانند و البته بصرف فراهم شدن نان کار علم تمام نمی شود. دانشمند باید در عالم علم متوطن شود و به علم بستگی داشته باشد و سازمان علم کشور بتواند از وجود دانشمندان برای حل مسائل واقعی استفاده کند. کافی نیست که علم را از آن جهت که بالذات شریف است ستایش کنیم. علم همیشه هر چه و هر جا بوده شأن و جایگاهی در عالم داشته است. اگر فقها در جامعه ی اسلامی مرتبه بزرگ پیدا کردند بدان جهت بود که مرجع مردم بودند و به مسائل پاسخ می دادند. در جامعه جدید علم چنان مقامی دارد که بعضی صاحب نظران آن را صورت جامعه جدید و ره آموز بشر متجدد دانسته اند. جامعه متجدد از علم جدا نیست. علم را از بیرون هم به آن نیفزوده اند یعنی علم در قوام جامعه متجدد دخالت داشته است ولی ما علم را از خارج آورده ایم و می خواهیم با آن جامعه متجدد بسازیم و این کار عظیم را متأسفانه کوچک و آسان می دانیم. به این جهت است که هر جا گفته می شود که دانشمندان از کشور می روند یا علم و پژوهش رونق ندارد بلافاصله سفارش می شود که به دانشمندان احترام کنند و امکانهایی خاص در اختیار آنان بگذارند و از تخصص آنان بهره مند شوند و البته دانشمندان رفته را هم بازگردانند تا با استفاده از تکنولوژیهای اطلاعاتی جدید از پژوهش های آنان بی بهره نمانند. این سخنان همه خوب و دلنشین است و اگر عیبی داشته باشد - که ظاهراً دارد - عملی نبودن آنهاست. ما عادت کرده ایم که دستور العملهای خوب و کلی و مبهم صادر کنیم که همه درستی آنها را تصدیق کنند اما در اجرا و ادای آن در می مانند و ندانند که چه باید بکنند. برنامه توسعه ما بیشتر متضمن این قبیل دستور العملهای درست اما توخالی است و بد یا بدتر اینکه اگر تذکر داده شود که با اینها تکلیف معین نمی شود و مجریان نمی دانند که چه باید بکنند پاسخ می دهند که استراتژی کلی است. اتفاقاً در استراتژی معین می شود که از کجا باید حرکت کرد و از چه مسیری باید رفت و مقصد کجاست. اینکه بطور کلی بگویند که مقصد عالمی باید داشت و راه را با استقامت باید پیمود نصایح خوبی است اما برنامه و استراتژی نیست. در مورد مهاجرت دانشمندان هم توصیه های خوب می کنند اما بسیاری از این توصیه ها عملی نیست هر چند که آنها را از پژوهش یا نظرسنجی استنباط و اخذ کرده باشند. مدتی پیش گروهی پژوهش کرده اند و از دانشمندان پرسیده اند که چرا از کشور خود مهاجرت کرده اند. عده زیادی گفته اند که درآمدشان کم بوده است و در جای دیگر بهتر و آسوده تر می توانند زندگی کنند. با توجه به نتیجه این پژوهش اگر کسی بگوید با افزایش حقوق مشکل مهاجرت دانشمندان حل نمی شود طبیعی و قهری است که ملامتش کنند که چگونه و از کجا بهتر از خود دانشمندانی که به خارج مهاجرت کرده اند. می دانی که چرا رفته اند؟ البته در برابر نصّ اجتهاد نباید کرد. آنها که رفته اند خود بهتر می دانند که چرا رفته اند. رفته اند که کمتر نگران معاش و آینده فرزندانشان باشند. بسیار خوب، با حقوق دوپست سیصد هزار تومان نه اجاره مسکن را می توان پرداخت و نه شهریه مدرسه فرزند را. به اینجا که می رسیم دو راه داریم. یکی اینکه حقیقتاً در مقابل مشکل قرار گیریم و عمق و عظمت آن را بپذیریم و دیگر اینکه بگویم حقوقها را افزایش دهند و دانشمندان را از امکانهایی خاص بهره مند سازند. در تربیت دینی و اخلاقی نخبگان بکوشند. به رفتگان از کشور اطلاع دهند که کشور چه نیازهایی دارد و از ایشان دعوت کنند که به کشورشان بازگردند و . . . اگر می توانیم

امکان‌هایی ویژه در اختیار استادان و پژوهندگان بگذاریم. چرا اهمال می‌کنیم و اگر نمی‌توانیم چرا پیش از اینکه بدانیم چه می‌توانیم بکنیم، دستور العمل صادر می‌کنیم. خیلی خوبست که همه دانشمندان ایرانی خارج از کشور به کشور خودشان برگردند اما در شرایطی که سیل مهاجران در راه رفتن است بجای اینکه رفته‌ها را بازگردانیم بهتر است که مانده‌ها را نگاه داریم ولی چگونه؟ حرف نسنجیده نزنیم. افزایش حقوق و اعطای امکان‌هایی ویژه که بیست سال پیش قرار بوده است به دانشمندان بدهند تاکنون فراهم نشده است. اجرای توصیه‌های دیگر از اینها هم کمتر عملی است. وقتی همه اینها را خوب تحلیل کنیم به اینجا می‌رسیم که باید شرایطی که در کشورهای مهاجر پذیر وجود دارد بوجود آید تا دانشمندان مهاجرت نکنند. عبارت دیگر پیشنهاد کنندگان می‌گویند کشور را به مرتبه توسعه یافتگی آمریکا و کانادا و . . . برسانید تا دانشمندان مهاجرت نکنند. حرفشان حرف بدی نیست. بد اینست که لوازم پیشنهاد خود را نمی‌دانند و معضل تاریخی را سهل می‌انگارند. معضل تاریخی با حرف حل نمی‌شود مع‌هذا باید فکر کنیم که دولت و حکومت در چه شرایطی می‌توانند زندگی استادان را تأمین کنند و کشور چگونه می‌تواند از وجود آنان و از علم و پژوهششان برخوردار شود. مسئله علم کشور را فقط در محدوده دانشگاه نمی‌توان حل کرد زیرا که دانشگاه از کشور جدا نیست یا درست بگوییم وقتی دانشگاه، دانشگاه است که از جامعه جدا نباشد و اگر جدا افتاد دانشش پژمرده می‌شود و استادان و دانشجویانش از کوشش‌های خود نتیجه درخور نمی‌گیرند و از وضع خود رضایت ندارند. اگر دانشگاه ظرفیت و استعداد تحقیق و پژوهش نداشته باشد افزایش حقوق استادان صرفاً یک امر اخلاقی و مقتضای ادب و نزاکت است ولی در توسعه علم و پژوهش اثری ندارد یا بسیار کم اثر است. البته اگر افزایش حقوق متناسب با توسعه جامع کشور صورت گیرد بقسمی که مراکز تکنولوژیک و صنعتی و کشاورزی و اداری و آموزشی و فرهنگی بر اساس علم سامان یابند و مسائلشان جز از طریق پژوهش حل نشود، مسئله تأمین معاش خودبخود حل می‌شود. بر این سخن عیب می‌گیرند که رسیدن به مقصود را به عهده محال می‌اندازند و وظایف و مسئولیتهای متصدیان امور را با هم خلط می‌کند زیرا اگر بعضی شرایط بهبود وضع علم و پژوهش در بیرون از دانشگاه باید متحقق شود دست دانشگاه در کار توسعه علم بسته است. آنها هم که بیرون از دانشگاهند، خود به اندازه کافی گرفتاری دارند و به اصلاح امور دانشگاه نمی‌رسند. طرح این اشکال ناشی از سوء تفاهم است. لازم نیست که هر سازمانی برای اصلاح همه سازمان‌های دیگر چاره بیندیشد و کوشش کند بلکه از آن جهت که جامعه متجدد با علم و عقلانیت پیش می‌رود و همه شئون یک جامعه در شرایط عادی کم و بیش در تناسب و تعادل با هم قرار دارند، هرچه در یک گوشه واقع شود در جای دیگر هم اثرش ظاهر می‌شود. در نظام زندگی آدمی تفکر و فرهنگ، کار و وظیفه عقل و جان در وجود افراد آدمی را بعهده دارد. وقتی تفکر هست و فرهنگ نشاط دارد امور زندگی بهم پیوسته و هماهنگ و دارای نظام است و اگر تفکر نباشد و فرهنگ به مرده ریگ مبدل شده باشد کارها ناهماهنگ و نظام از هم گسیخته می‌شود. مردم چون معمولاً کارها را با فکر و ذکر و برنامه ریزی سامان می‌دهند کمتر به چیزی که آنها را در فکر و عمل توانا یا ناتوان می‌سازد می‌اندیشند و هماهنگی و تناسب امور را سهل می‌انگارند. پیداست که عمده کارهای علمی و پژوهشی و طراحی برنامه‌ها باید به عهده متخصصان باشد اما انگیزه و نیروی فکری و روحی که کارها را راه می‌برد از وجود فردی اشخاص مایه نمی‌گیرد بلکه از فرد پیوسته به جهان و آشنا با نظم گفتار آن، بر می‌آید و به اشخاص دیگر توانایی درک مسائل و قدرت رفع موانع می‌دهد. این نیرو در زبان و درک مردمان مشترک و ساری است. درست است که همه می‌خواهیم دانش و پژوهش را به جایگاه شایسته آن برسانیم و این یک امر طبیعی است که اهل علم هرچه بتوانند در شرایط عادی برای توسعه و ارتقاء علم انجام دهند اما این سعی و مجاهده در همه جا و همیشه به نتیجه یکسان نمی‌رسد شاید گاهی بی‌نتیجه باشد. اگر درجایی می‌بینیم که دانشمندان دلسردند و رغبت به علم کم و ناچیز است از آن روست که نیروی پرسش و طلب و افق روشنی که آنها را برانگیزد و بسمت خود بخواند، وجود ندارد. در این وضع حرف‌هایی زده می‌شود که برای همیشه و در همه جا درست و مطلوب است و بهمین جهت عملی شدن و عملی کردن آنها اگر محال نباشد بی‌مورد است. سازمانها و دستگاه‌های فرهنگی و علمی و اقتصادی و اداری هم هر یک ساز خود را می‌زنند و بی‌خبر از دیگران به گرد خویش می‌چرخند. در امر مهاجرت دانشمندان یا کند کردن جریان مهاجرت هم توجه نمی‌شود که تا نظام مالی و اداری کشور و وضع صنعت و کشاورزی و بطورکلی برنامه ریزی توسعه به قاعده و نظم درنیاید، کار مهم و مؤثری نمی‌توان انجام داد؛ علم و پژوهش سست بنیاد و جدا مانده از شرایط و لوازم نیز نیرویی

ندارد که دانشمندان را نزد خود نگاه دارد. دانش و دانشمندان کارمندان دانشگاه نیستند بلکه مظهر و نماینده وضع روحی و اخلاقی و نظم و سیاست کشورند. مشکل بزرگی که ما داریم اینست که کشور خودمان را مدام با کشورهای توسعه یافته غربی قیاس می کنیم و می پنداریم هرچه آنان می کنند می تواند سرمشق ما باشد. اگر فی المثل يك صاحب نظر اروپایی می گوید عیب جامعه ها و کشورها را در همانجا که ظاهر می شود باید رفع کرد بیشتر نظریش به يك کشور صاحب نظم و سیستم است. در چنین وضعی البته عیب های موضعی را می توان در جای خود علاج کرد (اگر این صاحب نظران نظمی را که در آن زندگی می کنند نبینند و بپندارند که جامعه آنها مجموعه اجزایی است که در کنار یکدیگر قرار گرفته است و بهم ربطی ندارد، مطلب دیگری است) اما در جهان توسعه نیافته که می خواهند نظم جامعه را که ظریف تر از نظم ارگانیک است از روی مدل جهان توسعه یافته بسازند، باید نگران باشند که میادای از عهده برقرار کردن پیوستگی میان اجزاء برنیایند و اگر پیوندی برقرار کنند چه بسا که آن پیوند بسیار شکننده باشد. در این صورت تمام هم و همت و دقت باید مصروف این پیوستگی و هماهنگی ظریف و دشواریاب باشد. ما نمی توانیم سازمانهایی مثل دانشگاه و دادگستری و بازار و مدرسه و . . . را جداگانه و بصورتی کامل بسازیم و بعد همه را در کنار هم قرار دهیم. در غرب هم گرچه علم و قانون و سیاست همه در يك زمان بوجود نیامده یا به کمال نرسیده اند بستگی آنها به یکدیگر جای چون و چرا ندارد. در هیچ جای جهان هم گوشه ای از جامعه بدون تناسب با دیگر اجزاء رشد نکرده و بقیه را به دنبال خود نکشاند است. عبارت دیگر گاهی در يك جهان شعور و درك مشترکی پدید می آید که دست ها و دلهای مردمان با آن هماهنگ می شود. گاهی نیز راه ادراك چنان بسته می شود که چشم و گوش هوشمندان و دانشمندان هم راهی نمی بیند و آوایی نمی شنود.

ما ظاهراً نمی کوشیم این مطلب ساده را درك کنیم که اگر توسعه اقتصادی و اجتماعی در کار نباشد، بودجه پژوهش هم افزایش نمی یابد و مهمتر اینکه در آن صورت به پژوهش نیازی نیست. کشوری که يك و نیم درصد تولید ناخالص را صرف پژوهش می کند قصد تعارف و تفنن با پژوهش ندارد بلکه اختصاص بودجه کافی به پژوهش سرمایه گذاری ضروری و بسیار سوددهی است. می دانم که اعتراض می کنند و می گویند علم را که عالی است تابع ..... و گریزان هر روزی نباید کرد و می افزایند که دانشمندان در پژوهش های خود پروای سود و نتیجه ندارند و اگر داشته باشند به درجات عالی علم نمی رسند. البته که اعتراض موجه است و در نکته دوم نیز تردید نباید کرد اما برنامه ریزی پژوهش را با کار و پژوهش دانشمند خلط نکنیم. دانشمند اگر مسئله داشته باشد به سود و زیان فکر نمی کند اما چه می شود که در جایی مسئله هست و مردمی دیگر مسئله ندارند. اگر مسئله نباشد بودجه را هر چه می توانند زیاد کنند اما اگر مسئله و طلب باشد بودجه آن از جایی فراهم می شود و اگر نشود دانشمند با گرسنگی می سازد و کار پژوهش را دنبال می کند. راستی چرا نمی گوئیم یا توجه نمی کنیم که در همه جا این دولت نیست که يك و نیم درصد تولید ناخالص ملی را در بودجه اش منظور می کند بلکه عمده آن را مؤسسات صنعتی و بازرگانی می پردازند ولی ما مؤسسات بزرگ تکنیکی و صنعتی و مالی نداریم و دستگاههایی که داریم نیاز به علم و پژوهش ندارند، پس چه اصراری داریم که تخصیص يك و نیم درصد درآمد ناخالص ملی به پژوهش را شرط حل مشکل بدانیم و مگر از بودجه اندکی که برای پژوهش داریم چه استفاده ای می کنیم. اگر از همین بودجه اندك، بهره برداری درست کردیم و پژوهش هایمان مفید بود مسلماً منابع دیگری برای پژوهشهای مفید دیگر پیدا می شود.

می دانیم که در گذشته نزدیک کسانی می گفتند علت ترقی اروپائیان اینست که از چپ به راست می نوشته اند و ما هم اگر خطمان را عوض کنیم و از چپ به راست بنویسیم در راه ترقی قرار می گیریم. ما این گفته و گوینده اش را ملامت و شاید مسخره می کنیم ولی از آن زمان که بحث تغییر خط برای شریک شدن در ترقیات اروپا مطرح شد تاکنون همواره این شیوه علت یابی ادامه داشته و بسیاری علل مکشوفه، از همان سنخ تغییر خط است یعنی اکنون هم برای حل مشکلاتمان اقدام هایی نظیر تغییر خط

را پیشنهاد می کنیم.

2- وقتی می بینیم دانشمندانی که با هزینه مردم و دست بگریبان با انواع مشکلات درس خوانده اند به خارج از کشور می روند و کشور از ثمر دانش آنان محروم می ماند، کالمان تلخ می شود و افسوس می خوریم و گاهی نیز آن دانشمندان را به حق ناشناسی و ناسیاسی منسوب می کنیم ولی این ظاهر قضیه است. ما دانشمند و رفتن او را می بینیم اما دانش را نمی توانیم ببینیم و به آمدن و رفتن آن هم توجهی نداریم. در حقیقت این دانشمندان نیستند که مهاجرت می کنند و علم را با خود می برند بلکه گاهی چون علم مایل به مرکز و مستقر در وطن خاص خویش است، دانشمند هم به آنجا میل می کند. در اینجا بحث نمی کنیم که وطن علم کجاست ولی باید کوشید تا بی اساس بودن مشهورات و خطایاتی از این قبیل که علم متعلق به بشر است و جدید و قدیم و شرقی و غربی ندارد، روشن شود. درست است که علم به نژاد و منطقه خاص جغرافیایی اختصاص ندارد و به این معنی علم جهانی است اما همین علم جهانی در جایی که شرایط آن فراهم است، جایگاه محکم و استوار دارد و در جای دیگر هرچند که با آن بسیار تعارف کنند اگر ندانند آن را در کجای خانه قرار دهند، از آن بهره ای هم نمی برند. با این بیان دیگر نباید اعتراض شود که مگر علم مرکز و وطن دارد. بیک معنی علم مرکز ندارد اما بهر جا تعلق پیدا کند و در هر زمینی که ریشه بدواند آنجا مرکز علم است. علم چگونه به مرکز میل می کند؟ فهم اینکه دانشمندان ما به اروپای غربی و آمریکای شمالی و بطور کلی به کشورهای توسعه یافته می روند آسان است و همه مردم می توانند بدانند که چند نفر از دانشمندان و حتی دانشجویان مستعد ما در مراکز علمی و پژوهشی و خدماتی خارج از کشور مشغولند و در سالهای اخیر چه تعداد از استادان و کارشناسان ما مهاجرت کرده اند اما فهم اینکه چرا رفته اند به آن آسانی که می پذیریم نیست. قبلاً اشاره کردم که نباید گفت همه اینها برای رفاه بیشتر رفته اند ولی این قول ظاهراً با اعتراف مهاجران منافات دارد. وقتی يك دانشمند به زبان خود می گوید که من در کانادا و استرالیا و . . . راحت تر زندگی می کنم و خانواده ام از تأمین بیشتر برخوردار است دیگر چه می توان گفت. آیا بگوییم که شما اشتباه می کنید؟ شما برای پول و رفاه کشور خود را ترك نکرده اید بلکه مهاجرت کرده اید که بیشتر به علم خدمت کنید و برای حصول خودآگاهی آنان متذکر شویم که مهاجرت در گذشته نیز شیوه دانشمندان و اهل نظر بوده و آنان چگونه سختهایی سفر را بر خود هموار می کرده و از یونان به مصر و از مصر به ایران و . . . سفر می کرده اند چنانکه مثلاً فارابی از فاراب به مرو رفت و از مرو عزم بغداد کرد و از بغداد راهی شام شد و زندگی در این سفر علمی گذشت گویی علم وطن او بود. البته در بحث فعلی این قیاسها وجهی ندارد. با مصاحبه و پژوهشهای آماری نیز نمی توان به چرایی مهاجرت دانشمندان پاسخ گفت پس از این وادی جدلی المطرفین خارج شویم و به قضیه از وجه دیگر نگاه کنیم: درست است که در کشور ما پژوهش رونق ندارد اما دانشمندانی هستند که به پژوهش های مهم می پردازند و اگر شرایط مساعد بود کارهای بزرگتر می کردند. شرایط مساعدی که تا بوجود نیاید علم و پژوهش رونق نمی گیرد کدامست؟ در مقالاتی که درباره مهاجرت دانشمندان نوشته می شود معمولاً جهات بی رونقی پژوهش را بدرستی احصا می کنند: 1- علم با کار و صنعت و تولید و بازار پیوند ندارد 2- تخصص متخصصان با نیازهای کشور متناسب نیست 3- حقوقی که دانشمندان دریافت می کنند کم است 4- از علم برای حل مسائل استفاده نمی شود 5- ارتباط با مراکز علمی مهم نداریم 6- بودجه پژوهش اندک پژوهش هم درست توزیع نمی شود 7- مشکلات اداری هم فراوان است.

و البته پیشنهاد می کنند که متصدیان امور این نقص ها را رفع کنند. این پژوهندگان بیماری را درست تشخیص داده اند اما وقتی پرسیم که بیمار را چگونه باید علاج کرد پاسخ هایی از این قبیل می دهند که تبش باید قطع شود، فشارخونش باید عادی باشد، دردش را باید تسکین دهند، باید بتواند غذا بخورد و راه برود و بدود و شادی کند و . . . همه اینها هم درست است ولی علاج نیست. اگر نظم اداری درست شود و از علم عالمان در صنعت و کشاورزی و مدیریت و . . . استفاده شود، دانشمندان جایگاه حقیقی

خود را پیدا کنند و با خیال راحت بتوانند وقت و هم خود را صرف تحقیق و پژوهش کنند، مهاجرت مغزها متوقف می شود یا از وضع بحرانی بیرون می آید ولی مهم تحقق این شرطها و اگرهاست. اگر تأمل کنند که چگونه می توان حقوق کالبی به استادان و دانشمندان داد و شرایطی فراهم آورد که آنها بتوانند با آسایش خاطر به پژوهش پردازند و کشور از پژوهش های آنان به بهترین نحو بهره برداری کند و . . . مسئله به نحو دیگری درک می شود و بجای اینکه ظاهر وضع موجود را ببینند و بگویند این ظاهرها باید تغییر کند (که البته گفتنش بسیار آسان است ولی هیچ مشکلی را حل نمی کند و شاید مشکل حقیقی را از چشم ها بپوشاند) به اصل و آغاز رو کنند و پرسند چه شده است که ما نمی توانیم از دانش ها و دانشمندان و دانشگاههایمان برای صلاح زندگی مردم استفاده کنیم و چرا حقوقها کم است و نمی توان زندگی دانشمندان را تأمین کرد و . . . در راه قرار می گیریم و مهیای پیمودن آن می شویم. می گویند ما وقت نداریم و نمی توانیم سالها صبر کنیم تا گشایشی در کار پیدا شود بلکه باید تصمیم عاجل بگیریم و از راه میان بر برویم. ما چند سال بر سر این داعیه وقت تلف کرده ایم و اگر از اول می توانستیم صبر کنیم (صبر از لوازم تفکر و علم است) حالا نود سال بود که در راه قرار داشتیم.

نکته دیگری که کمتر به آن توجه می شود اینست که مهاجران کاروان مهاجرت مغزها همه در کشور خود به مقام دانشمندی نمی رسند و با این مقام و شأن از کشور نمی روند بلکه بیشتر این مهاجران جوانان مستعدی هستند که در مراکز علمی استعدادها و توانایی هایشان آشکار می شود. بعبارت دیگر عده کثیری از این مهاجران، پس از مهاجرت دانشمند و پژوهشگر می شوند گویی اینجا محیط چندان مناسبی برای شکوفایی علم نیست و عجب نیست که دانشمندان ممتاز احیاناً بجای اهتمام به پژوهش به امور اداری و سیاسی سرگرم می شوند پس محیط علم و تفکر را باید جستجو کرد. آن محیط و شرایط را چگونه می توان فراهم کرد؟ برای چاره کردن مشکل فرقی نمی کند که به ظاهر قضیه نگاه کنیم یا به اصل و آغازش بپندیشیم. بهرحال پیشنهاد کلی اینست که دولت با همکاری مردم و سازمانهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شرایط مساعد برای آموزش و پژوهش مناسب فراهم آورد. بعبارت دیگر باید نظام اداری و مالی و اقتصادی و فرهنگی کشور دگرگون شود پس در حقیقت جلوگیری از مهاجرت دانشمندان موقوف به اینست که بپندیشیم چگونه کارهای کشور را می توان به صلاح آورد. اگر سرمایه گذاری نشود و سطح تکنولوژی همین جا که هست بماند علم می خواهیم چکنیم؟ سرمایه ها کجا می روند؟ چرا سرمایه فرار می کند؟ سرمایه به جایی می رود که در امنیت باشد و رشد کند و . . . اگر سرمایه بی شعور (که البته آنقدرها هم بی شعور نیست) امنیت و رشد می خواهد علم که عین شعور است یا بهرحال نسبتی نزدیک با آن دارد، چرا بجایی که در آنجا امکان رشد بیشتر وجود دارد نرود. امکان رشد هم وقتی فراهم می شود که همه ارکان و شئون کشور انتظام یابد و ناهماهنگی های موجود به هماهنگی مبدل شود. می گویند:

آب دریا را اگر نتوان کشید پس بقدر تشنگی باید چشید

یعنی اگر بتوانیم يك گوشه کار را بگیریم و اصلاح کنیم غنیمت است. مسلماً اگر کاری باید بشود در همین گوشه ها و حتی در موارد جزئی و کوچک خواهد بود و چه خوب بود که گاهی نظر از تصمیم های کلی و اقدامهای بزرگ بر می داشتیم و به امور جزئی و ظاهراً بی اهمیت هم اعتنا می کردیم. در این صورت نتایج بهتری عایدمان می شد. اقدامها همیشه جزئی و موردی است ولی هر اقدام موردی سودمند نیست و اتفاقاً مشکل بزرگ همین است که بدانیم در موارد و در موقعیت های خاص چه باید کرد. کسانی که در تاریخ به خردمندی شهرت دارند صفت ممتازشان این بوده است که می دانسته اند در هر وقت و هر جا چه اقدامی مناسب است. این حقیقت را فلاسفه ما فضیلت فکری خوانده اند. با



فضیلت فکری می توان نسبت ها و روابط و اندازه ها را شناخت و آثار و نتایج اقدامها را کم و بیش پیش بینی کرد. اگر فضیلت فکری باشد فاصله و فرق میان مسائل کلی و جزئی به آسانی تشخیص داده می شود. بسیاری از مسائلی که گاهی جزئی انگاشته می شود جزئی نیست و مسائلی که کلی و مبهم بنظر می آیند گاهی از توهم برخاسته اند و انتزاعی صرفند. مسائل دولت و کشور بیک اعتبار همه کلی اند و اصولاً دولت و کشور جز به مسائل کلی و عمومی نمی پردازند اما مسئله سیاست هرچه باشد مسئله اینجا و اکنون است و یک مفهوم انتزاعی یا ترکیبی از مفاهیم انتزاعی نیست. طرح مسئله با احساس دشواری راه و راه رفتن آغاز می شود. اگر راه نمی رویم و دشواری راه را حس نمی کنیم مسئله نداریم اما بی مسئله که نمی توان بود. پس برای خود مسئله می سازیم و این مسائل را به کوچک و بزرگ و بی اهمیت و مهم تقسیم می کنیم غافل از اینکه در این وضع همه مسائل کوچکند و مدام باید گرفتار مسائل کوچک باشیم. کسی می گفت ما چندان به مسائل کوچک بی اعتنایی می کنیم که اینها خشمگین می شوند و انگشتشان را توی چشم ما فرو می کنند و مدتها گرفتارشان می شویم ولی در حقیقت ما مسئله کوچک نداریم. کسی که چراغ راهنمایی چهارراههای شهر را تنظیم می کند کارش کوچک نیست و البته آنکه بر تألیف کتابهای درسی مدارس نظارت دارد وظیفه اش بسیار سنگین است بشرط اینکه اینها جستجوگر باشند و راه بجویند ولی گاهی یک برنامه توسعه هیچ راهی نشان نمی دهد و تکلیف هیچ چیز با آن معین نمی شود و مجموعه ای از قوانین یا جنگ معانی و مفاهیم انتزاعی و ترکیباتی از الفاظ خوب و مجموعه ای از عبارات است که همگان درستی آنها را تصدیق می کنند؛ ولی چیزی که همگان آن را درست می دانند تازگی ندارد و دستور العمل برای اقدام در وضع معین تاریخی و سیر به آینده نیست. عبارت دیگر دستور العملی که همیشه و در همه جا درست است در حقیقت نمی تواند راهنمای عمل باشد و بدر اهل عمل و سیاستمداران نمی خورد. اگر در برنامه ریزی و در دستور العمل های توسعه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی یک کشور عبارات و معانی درست بسیار کلی فراوان باشد می توان حکم کرد که برنامه نویسان مسائل کشور را بدرستی نشناخته اند و نمی دانند که چه باید بکنند.

مسئله را از همانجا که پدیدار می شود باید طرح کرد و به حل آن پرداخت. مهاجرت دانشمندان در وهله اول مسئله دانشگاههاست و دانشگاهها می توانند و باید این مسئله را به دقت طرح کنند و برای حل آن راه نشان دهند. بیک اعتبار مهاجرت دانشمندان مهاجرت از دانشگاهها و مراکز علمی است. دانشمندان از دانشگاه و مراکز علمی می روند. مگر دانشگاههای ما چه عیبی دارند و چرا آنجا را ترک می کنند؟ اگر کسی دانشگاه را ترک کند که به تجارت بپردازد می توان گفت که او تجارت را بر پژوهش علمی ترجیح می داده است اما رفتن یک دانشمند از یک دانشگاه به دانشگاه دیگر چه وجهی دارد؟ استادان دانشگاههای کوچک معمولاً می خواهند به دانشگاههای بزرگتر بروند. آیا فرار یا مهاجرت مغزها را هم با این میل می توان توجیه کرد؟ شتاب زده نشویم و زود پاسخ آری یا نه ندهیم. پاسخ منفی به این پرسش نمی توان داد زیرا هر مهاجری تا مقصد مهاجرت را بهتر از مبدأ نداند یا مشکلی در مبدأ نداشته باشد مهاجرت نمی کند. مهاجران وقتی مهاجرت می کنند که در جای خود احساس آرامش نداشته باشند و خود را بیگانه حس کنند اما چگونه به پرسش پاسخ مثبت می توان داد؟ آیا دانشمندی که از دانشگاه بزرگ و معتبر کشور خود به کشور بیگانه می رود عالمی را بر دانی و انس و آشنایی و بیگانگی را بر غربت و بیگانگی ترجیح داده است؟ یک ایرانی در یک فرونشگاه شهر مادرید به همراه هم وطنش می گفت اینجا آسایش بیشتر است. ایران را از دور باید دوست داشت. کاش می توانستم بروم و بیرسم آن آقا در آنجا چگونه آسوده است و با غم هجران یار و دیار و دوستی از دور چه می کند. شاید اگر می رفتم و می پرسیدم پاسخ می داد آنجا همه چیز سیاسی است و همه ناگزیر سیاسی اند. تحقیر دانشگاه و اهانت به دانشگاهیان امری عادی و مباح است. برای ثبت نام فرزندان در مدرسه باید روزها وقت و مبالغه گزاف پول صرف کنی. اگر در یک سازمان دولتی کاری داشته باشی سرگردان می شوی. اگر ببیند که مثل آن صوفی که سعدی قصه اش را شنیده و بازگفته است «میخی چند زیر نعلین خویش» بکوبی، آستینت را می گیرند که بیا نعل بر ستورم بند و شاید خیلی زود بجای اینکه دانشمند شوی همه کاره هیچ کاره می شوی. در روزنامه مقاله می نویسی و در مجالس و محافل نطق می کنی و در جلسه ها و

بحث‌ها شرکت می‌کنی و حرف‌های معمولی هر روزی می‌گویی و می‌شنوی و هلم جراً و بالاخره دانشمندی به وقت گذرانی مبدل می‌شود. خوب شد که نرفتم و نپرسیدم وگرنه اگر واقعاً چنین پاسخ‌هایی می‌داد در بحثی بی‌پایان و دشوار وارد می‌شدم که هیچ حاصلی نداشت. من حرف آن هموطن را درست نمی‌دانم ولی تاکنون هرگز فکر نکرده‌ام که او حرف بی‌معنای بیهوده‌ای زده است و اگر آن حرف را بیهوده دانسته بودم در یادم نمی‌ماند چنانکه هر روز ساعتها حرف می‌شنوم و شاید ده جمله از آنها در یادم نماند. آیا استادان و دانشمندان که پژوهش و آموزش در دانشگاه‌های خارجی را بر شغل تدریس و تحقیق در کشور ترجیح می‌دهند می‌خواهند آسوده‌تر زندگی کنند و از دور به کشورشان مهر بورزند؟ تا ندانیم چرا آنجا آسوده‌ترند و اینجا آسایش ندارند و چه کسانی می‌توانند جای آسایش خود را اختیار کنند و در آنجا سکونت‌گزینند معنی جمله‌ای که نقل شد فهمیده نمی‌شود. زندگی اینجا و جای دیگر پژوهندگان را در نظر آوریم و با هم بسنجیم. آنها در اینجا که هستند دخلشان کفاف خرجشان را نمی‌دهد. فرزندان‌شان را به زحمت می‌توانند به مدرسه‌ای که آن را مناسب می‌دانند بفرستند و وقتی دوران مدرسه را تمام کردند ماتم کنکور دانشگاه می‌گیرند؛ چون راه توسعه کشور مشخص و ممتد نیست. به پژوهش هم نیازی نیست و اگر پژوهشی صورت می‌گیرد بحکم انجام وظیفه اداری است و البته از بابت آن مددی اندک نیز به معاش پژوهشگر می‌رسد. نزاع‌های بیهوده سیاسی و قضایی چند سال اخیر دانشگاه‌ها هم فضای زندگی را پر مالال تر کرده است. اینها بعضی جهات ترک دانشگاه و وطن است و گاهی این جهات چندان قوت پیدا می‌کند که بر بودن با یار و دیار خود و بسر بردن با زبان و فرهنگ و خاک و سرزمین آشنا می‌چرید.

در جای دیگر بیان کرده‌ام که دانشمند چگونه این دوری و بیگانگی را تحمل می‌کند. دانشمند هر جا که علم نیابند غریب است. اگر اینجا نتواند به علم بپردازد و در جای دیگر امکان پژوهش برای او فراهم باشد، بر او خرده نباید گرفت. فرض ما اینست که دانشمندان مهاجر در مقصد کار و باری دارند و به تعلیم و پژوهش مشغولند زیرا بحث درباره مطلق مهاجرت نیست بلکه نظر به مهاجرت دانشمندان است و اگر دانشمندی دانش را رها کند بهر جا که برود دیگر مهاجر دانشمند نیست. معمولاً دانشمندان در کشورهای توسعه یافته درآمدی دارند که برای معاش‌شان کافی است. آنها کارهایی متفرق ندارند. مطالب سیاسی هم کمتر خاطریشان را مشوش می‌کند و مخصوصاً اگر برنامه‌ای برای پژوهش داشته باشند، مایه رضایت خاطر می‌دهد اما اگر بکار علم نپردازند و فقط وقت می‌گذرانند، در حقیقت ماهی بیرون افتاده از آبنده ولی اگر چنین بود لابد به وطن خود باز می‌گشتند و اگر باز نمی‌گردند معیشت اینست که چندان احساس غریب نمی‌کنند. چه می‌شود که کسی یار و دیار را رها می‌کند و به جایی که زبان و فرهنگش زبان و فرهنگ دیگر است می‌رود و در آنجا احساس غریب نمی‌کند یا احساس غریب او آن اندازه نیست که نتواند تاب بیاورد؟ در زمان ما شیوه زندگی و آداب رفتار مردم جهان خیلی بهم نزدیک شده است. کسی که از کشوری به کشور دیگر مهاجرت می‌کند بخصوص اگر به کشور توسعه یافته‌تر برود خیلی زود با نظم زندگی آنجا هماهنگ می‌شود. فرهنگ‌ها هم در همه جا رقیق شده و زبان، به زبان تفهیم و تفاهم تنزل کرده است و دیگر خانه وجود ما نیست بلکه وسیله‌ای برای رفع نیازهاست پس مهاجران چندان احساس غریب نمی‌کنند و احساس غریبتشان شدید نیست اما هنوز وجه ترجیح کشور بیگانه بر وطن خود معلوم نشده است؟ چه وجه ترجیحی از این وجهی‌تر که مهاجران زندگی‌شان پس از مهاجرت راحت‌تر است و در مورد فرزندان‌شان هم نگرانی کمتری دارند ولی آسایش و آرامش یک شرط اصلی و اساسی دارد که اگر آن شرط حاصل نشود برخورداریهایی عادی و معمولی سود نمی‌دهد و آن اینست که آدمی در هر جا زندگی می‌کند رشته‌ای او را به ستون عالمی که در آن بسر می‌برد متصل سازد. گرفتاری بزرگ در همه جهان کنونی اینست که این رشته پیوند سست شده است و در جهان توسعه نیافته این رشته پیوند گاهی نشانی ندارد. هر عالمی معمولاً بر عالم‌های کم و بیش متداخل دیگر احاطه دارد چنانکه فی‌المثل عالم علم از عالم هنر و اخلاق و حقوق و معیشت کم و بیش جداست. دانشمند جهان توسعه نیافته به آسانی نمی‌تواند عالم وسیعی را که به آن تعلق دارد درک کند و اگر فرار است که او از عالم علم هم دور باشد بصری اینک به او مزد بیشتر بدهند و کمتر وقتش در ترفیك و . . . تلف شود، کشور خود را ترک نمی‌کند و دنبال مزد بیشتر نمی‌رود مگر اینکه در کشور

خود منشأ هیچ اثر مفید و مهم نباشد و بسیاری از آنها که می روند می پندارند که نبودشان زیانی به کشور نمی رساند اما وقتی رفتنشان موجه می شود که در مقصد از عهده مشارکت در پژوهش های مهم و بزرگ برآیند. چرا کسی که می تواند در پیشبرد علم جهان مؤثر باشد از مرکز علم مهاجر بماند و احياناً با رکود علمی عمر بگذراند؟ چنین کسی اگر مهاجرت کند بر او خرده نباید گرفت. ما معمولاً وقتی مسئله مهاجرت دانشمندان را طرح می کنیم موضع احساساتی و اخلاقی داریم هرچند که زیانمان زبان اخلاق و احساسات نباشد مثلاً وقتی پیشنهاد می کنند که دانشمندان رفته بازگردند ظاهراً حساب نکرده اند که به کجا برگردند و برگردند که چه بکنند. اگر هفتصد هشتصد فیزیک دان ایرانی که در خارج از کشور کار می کنند به کشور برگردند آیا همه آنها در دانشگاهها و پژوهشگاهها جای مناسبی برای تدریس و تحقیق پیدا می کنند؟ حتی پزشکان که در میان دانشمندان مشخص ترین مقام را در جامعه و در میان مردم دارند به دشواری می توانند شغل مناسب و مطلوب را بدست آورند. می گویند برگردند اما برای کشورشان پژوهشهایی انجام دهند. این درخواست ظاهراً عملی است یعنی اگر پژوهشهایی را در نظر داریم که گرهی از کار تکنولوژی و اقتصاد و مدیریت و آموزش کشور می گشاید، البته می توان آنها را به دانشمندان و پژوهندگان ایرانی مقیم خارج سفارش داد ولی این امر در صورتی موجه است که: اولاً به پژوهش نیاز داشته باشیم و بدانیم که به چه پژوهش هایی نیاز داریم و از آنها چگونه و در کجا و برای چه منظوری استفاده می کنیم. ثانیاً دانشمندان و پژوهندگان مراکز علمی و پژوهشی داخل کشور آماده انجام دادن پژوهش های مزبور نباشند. شرط اول معمولاً از نظرها پنهان می ماند و به آن توجه نمی شود. شرط دوم هم وهمی و بی وجه است. اگر کشور ما به پژوهش نیاز داشته باشد پژوهندگان داخل کشور آن نیاز را بر می آورند و اگر لازم باشد دانشمندان مقیم خارج هم به ایشان مدد می رسانند یا دانشمندان جوان قدم به صحنه می گذارند و نمی گذارند کار پژوهش مورد نیاز کشور معطل بماند.

عاشق که شد که بار به جانش نظر نکرد      ای خواجه درد نیست وگرنه طیب هست

عیب ما اینست که مدام آب می جوییم و تشنگی نمی خواهیم. مسئله را یکبار دیگر مرور می کنیم:

ما مدارس و مراکز آموزش عالی خوب داریم و نخبه جوانان مستعد را برای تحصیلات عالی بخصوص در پزشکی و مهندسی انتخاب می کنیم. اینها خوب درس می خوانند و پس از اینکه به مرتبه شاخصی در علم رسیدند مایلند برای تکمیل دانش و اطلاعات خود به دانشگاههای بزرگ جهان بروند و بعضی از آنان که می روند در آنجا می مانند. ما حساب می کنیم که رفتن و ماندن اینها یک خسران بزرگ است. جوانانی که به هزینه مردمی فقیر درس خوانده اند می روند تا اندوخته واستعداد خود را برای روشن نگاه داشتن و فروزان تر کردن چراغ دانش در کشورهای مرفه یا نسبتاً مرفه صرف کنند و این ظلم بزرگی است که لقمه را از دهان گرسنگان بگیرند و در حلق آنهايي که تا حلقوم خورده اند بریزند ولی این ظلم را با سیاست و تدبیرهای ظاهراً غیر سیاسی و در حقیقت سیاسی نمی توان رفع کرد. دامنه ظلم محدود به استخدام دانشمندانی که هزینه دانشمندان شدنشان را دیگران داده اند نمی شود. اینهمه گونشی تلفنی که در کوچه و خیابان در دست مردم است و دستگاههای کامپیوتری که در اطاقهای سازمانهای دولتی و غیر دولتی وجود دارد و از آنها استفاده های پیش پا افتاده و نه چندان سودمند (از سوء استفاده و استفاده های سوء حرفی نمی زنم) می شود، صورت دیگری از ظلم از طریق سوداگری علمی است. فقیران و محرومان جهان هزینه توسعه تکنولوژی پیشرفته را می پردازند و فایده مادی و علمی آن نصیب صاحبان قدرت می شود. چگونه می توان این ظلم را پایان داد؟ این ظلم شبیه به ظلم طبیعی است. ظلم طبیعی اگر متضمن تناقض نباشد، مفهومی مبهم است. اگر طوفان شهری را ویران کند یا باد چراغ پیرزنی را خاموش کند نمی گویند طوفان و باد ظلم کرده اند. وقتی خلقي در وضع تاریخی توسعه

نیافته و مصرف کننده قرار دارد و عوامل و امکانهایی تولید در آنجا ضعیف است و استعدادهایی مولد به مراکز تولید مهاجرت می کنند. این ها را هم شاید بتوان به مسامحه ظلم تاریخ نام نهاد ولی در حقیقت به تاریخ هم نسبت ظلم و عدل نمی توان داد مع هذا اگر ظلم تاریخ را با ظلم طبیعت قیاس کنیم امکان بر هم زدن وضع ظلم تاریخی قابل تصور است. درست است که علم آموختنی است اما علم در زمان ما پایه تکنولوژی نیست بلکه با تکنولوژی یگانه شده است و در جایی رشد می کند که تکنولوژی رشد کرده باشد. دانشمندان هم اگر از مراکز تکنولوژی پیشرفته دور بمانند دانششان کهنه می شود و اگر مایلند دانشمند بمانند باید به مراکز تکنولوژی نزدیک شوند. در واقع مهاجرت دانشمندان مقتضای وضع تمرکز علم و تکنولوژی در جهان توسعه یافته است. در جهان توسعه یافته دولت ها و مراکز اقتصادی و تکنیکی نیازی ندارند که برای جذب دانشمندان کشورهای توسعه یافته به مکر و حيله متوسل شوند و برنامه طرح کنند زیرا مقصودشان خودبخود حاصل می شود زیرا مقتضای ذات مرکز علم و تکنولوژی پرورش و جذب دانشمند است و دانشمند نیز جز با توطئه در مرکز علم و تکنولوژی به کمال لایق علمی خود نمی رسد. مسلماً اگر علم و عالم را از جهانشان جدا در نظر آوریم فهم سخن بالا برایمان دشوار می شود و شاید آن را بر توجیه کار و بار دانشمندان مهاجر حمل کنیم ولی خوبست دریابیم و تأمل کنیم که دانش رسمی جهان متجدد، دانش تکنیک و تکنولوژیک است چنانکه هر جا تکنولوژی توسعه یابد آنها نشاط پیدا می کند و هر جا که همت توسعه نیست رو به پژمردگی می رود. ما نمی دانیم جهان کنونی در آستانه چه تحولی قرار گرفته است و این تحول آدمی را به کجا می برد اما می دانیم که هر جا مردمی برنامه دقیق توسعه داشتند و آن برنامه را اجرا کردند قدری از ظلم تاریخ رها شدند ولی اکنون طرح و اجرای برنامه های دقیق توسعه دشوار و دشوارتر شده است ولی مسائل این جهان را در همین جهان و در حدود امکانات آن می توان حل کرد. مهاجرت مغزها مسئله ای متعلق به جهان توسعه نیافته و فرع عدم تعادل و توازن امور در این جامعه هاست. این عدم تعادل را با توسعه می توان قدری تدارک کرد و البته با آن برنامه و در آن برنامه است که باید تدابیر و اقداماتی که معمولاً برای جلوگیری از مهاجرت دانشمندان پیشنهاد می شود بکار بسته شود. در این برنامه بودجه پژوهش افزایش می یابد و تأمین معاش استادان و دانشمندان و پژوهندگان و معلمان بطور کلی منظور می شود و محققان چه آنها که مقیم وطن خویشند و چه آلمانی که در جای دیگر پژوهش می کنند بقدر استعداد و توانایی در خدمت توسعه علمی کشور خویش قرار می گیرند.